

«سید بودن» بیش از هر چیز مسیر زندگی ام را مشخص کرده است

چند روایت غدیری از طلبه جوان محله فرهنگیان

۱۰

صندوق
خاطرات

● پایان شیرین روز عید غدیر

روحانی محله فرهنگیان از اسکناس های ده تومانی یاد می کند که پذیرش بین صفحات قرآن می گذاشت و به مهمان ها هدیه می داد. او می گوید: رسم اسکناس دادن به مهمان ها همیشه در خانواده ما جریان داشته است. راستش چند سالی است که بعد از عید غدیر به فکر اسکناس های عیدی سال بعد هستیم و هر جامی روم اسکناس های ده هزار تومانی را جمع می کنیم. ارزش مادی ندارد؛ فقط تحفه ای است که اهالی از دست یک سید می گیرند و امیدوارم در زندگی شان برکت داشته باشد.

آقا محمد مهدی امسال به هر دری زد، اسکناس نوگیرش نیامد. می گوید جنگ است و بانک ها حتی در حد چند دانه اسکناس هم نمی دهند. او و خانواده اش امسال تصمیم گرفته اند بسته های شکلات و شیرینی درست کنند و با آن از مهمانان و همسایه ها پذیرایی کنند. روحانی محله فرهنگیان و خانواده اش یک رسم دل نشین دیگر هم در روز عید غدیر دارند و آن این است که به خانواده شهدا و رزمندگان سری می زنند و با آن ها بیداری تازه می کنند.

او می گوید: در محله ما و در جوار مسجد حضرت عباس (ع) خانواده های شهدا و رزمندگان بسیاری زندگی می کنند. معمولاً هر سال بعد از اینکه دید و بازدید اهالی از خانواده ما به پایان می رسد، من و خانواده ام به دیدن خانواده های شهدا و رزمندگان می رویم و از آن ها احوالپرسی می کنیم. خیلی از خانواده های شهدا بی نام و نشان در محله ها زندگی می کنند؛ عید غدیر بهانه خوبی است که از ایشان ها و رشادت های فرزندان شان قدر دانی شود.

اسفند بود. بایچه ها تصمیم گرفتیم مدرسه را بپوشانیم. من اما به بقیه پیشنهاد دادم که همگی به جای پارک و سینما به حرم مطهر برویم و زیارت کنیم. می خواهم بگویم به واسطه سید بودن حتی شیطنت های بچگی مامثل فرار از مدرسه هم رنگ و بوی دیگری داشت. فقط به خاطر اینکه سید بودیم و بچه ها جور دیگر روی ما حساب می کردند.

او ادامه می دهد: مردم هم نگاه دیگری به بچه سید ها دارند. هر جایی که می رویم، به خاطر لباس روحانیت و عمامه سیاه که من بر سر دارم، دیگران احترام ویژه ای به من می گذارند؛ مثلاً در نماز جماعت همین که وارد مسجد یا نمازخانه ای می شوم، لطف دارند و من را جلو می فرستند.



ریاحی | سید محمد مهدی اسدی طلبه ای است که سی سال سن دارد و ساکن محله فرهنگیان است. خانه او در روز عید غدیر حال و هوای خاصی دارد، همان طور که برای سال ها خانه پدر و پذیرش این طور بود و همچنان این رسم و آیین شیرین در خانواده ادامه دارد.

روز عید غدیر برای خانواده آقا شیخ محمد مهدی با دعای ندبه در ساعت ۶ صبح آغاز می شود و از ساعت ۸ هم منتظر همسایه ها و اقوامی هستند که به دیدن می آیند. در آخر شب هم خودش به دیدن خانواده شهدا و رزمندگان سید می رود. با او هم کلام شده ایم تا خاطراتش از روزهای عید غدیر را بر ایمان بازگو کند.

● اول، در خانه من را می زنند

شیخ محمد مهدی اسدی هر سال عید غدیر از ساعت ۸ صبح تا نیمه شب مهمان دارد. آشناهای دور و نزدیک، حتی همسایه هایی که سال های پیش با خانواده او هم محله ای بوده اند، برای دیدن می آیند. در بین همسایه ها احترام خاصی دارد. از آنجایی که طلبه است و عمامه سیاه رنگی هم به سر دارد، مردم محله در دید و بازدید های عید غدیر، اول در خانه او را می زنند. شیخ محمد مهدی می گوید: عوامل مختلفی در زندگی هر انسانی هست که مسیر زندگی او را تعیین می کند. برای ما بیش از هر چیز «سید بودن»، زندگی و اهدافمان را مشخص کرده است. ما همیشه باید حرمت پیشوند اسممان را نگه می داشتیم. خاطر هست در دوره دبیرستان، روزهای آخر

زینب رحیمی (به عشق امیرالمؤمنین (ع)) در مستند «مردم مقاوم» رجز خوانی کرد

خط و نشان کشیدن در قاب تلویزیون

۹

پویش معرفی شد. م تهیه کنندگان مستند «مردم مقاوم» که این اجرا را دیده بودند، دعوت کردند که در مستند برایشان اجرا کنیم.

● می دانستی قرار است از صداوسیما

پخش شود؟

خودشان از همان اول گفتند و از این باب هم خوشحال بودم هم خیلی استرس داشتم.

● درباره اجرائیت در این مستند توضیح می دهی.

اجرای من هم زمان بایک نفر دیگر به نام باران امین آبادی بود که باید با هم هماهنگ می شدیم. منتهی چون امکان تمرین حضوری در کنار یکدیگر را نداشتیم، در سامانه شاد با هم تمرین می کردیم.

● بیشتر چه کتاب هایی مطالعه می کنی؟

زندگی نامه شهدا را دوست دارم. جدیداً هم به کتاب های روان شناسی و توسعه فردی علاقه مند شده ام. هر کتابی که می خوانم و می بینم مفید است، به دیگران هم پیشنهاد می کنم آن را بخوانند؛ حتی کتاب های خودم را در اختیارشان می گذارم تا آن ها را مطالعه کنند.

● شنیده ایم اهل نقاشی هم هستی؟

از کودکی به نقاشی با مادرتنگی علاقه داشتم. سال گذشته در جشنواره فرهنگی و هنری استانی، فردا، شرکت کردم و مقام سوم را در رشته نقاشی با مادرتنگی به دست آوردم.

● چه هدفی برای آینده داری؟

می خواهم مجریگری را ادامه دهم. در حال گذراندن دوره های خبرنگاری هستم و بسیار علاقه مندم که بتوانم وارد این عرصه شوم.



● اجرائی داشته ای که برایت خاطره انگیز شده باشد؟

یک اجرا در ایام اربعین در یکی از مساجد داشتم که بعد از آن، پرچمی را که به حرم امام حسین (ع) متبرک شده بود، به من هدیه دادند. این خیلی برایم لذت بخش بود و هر سال محرم، آن پرچم را به دیوار خانه نصب می کنم.

● چطور به مستند «مردم مقاوم» دعوت شدی؟

برای پویش «به عشق امیرالمؤمنین (ع)» که از طرف آموزش و پرورش برگزار شد، در گلزار شهدا، شعری خواندم و فیلم آن را برای اداره ارسال کردم و جزو منتخبان



فهیمة شهری | گاهی در اجتماعات به رجز خوانی و اجرای سرود می پردازد. گاهی خودش مجری می شود و برنامه اجرا می کند. زینب رحیمی، دانش آموز کلاس هفتمی محله هاشمیه است که بعد از جنگ دوازده روزه در مستند «مردم مقاوم»، رجز خوانی کرد و اجرایش از شبکه های یک، دو، سه و خراسان رضوی پخش شد. او از حدود یک سال پیش وارد عرصه مجریگری شده است. زینب از دوستان شهید حججی است و به پیروی از این شهید و به دنبال توصیه های رهبر شهید مان، در زمینه ترویج کتاب خوانی هم فعالیت دارد.

● کدام اجرائیت را بیشتر دوست داری؟

آن هایی که در اجتماعات شبانه است. وقتی حین دکلمه خوانی و رجز خوانی، برق و شمع چشمان مردم و اتحاد آن ها برای ایران را می بینم، کلی انرژی می گیرم.

● اگر اجرا نداشته باشی، باز هم در اجتماعات حاضر می شوی؟

بله. به طور معمول، هفته ای دوسه بار در اجتماعات شرکت می کنم و این را وظیفه خودم می دانم.

● قبل از اجرا جلوی تمرین می کنی؟

چون می خواهم زبان بدنم با گفته هایم هماهنگ باشد، این کار را انجام می دهم.